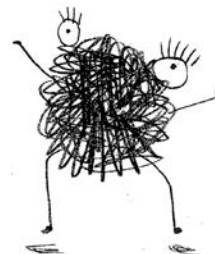


کار کلاسی ام،

خانواده،

دوستان

و موجوداتِ پشمالو



Tom Gates #12:

Family, Friends and Furry Creatures

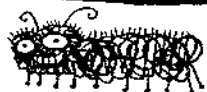
Text & Illustrations © Liz Pichon, 2017

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون
بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار
ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد
از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.

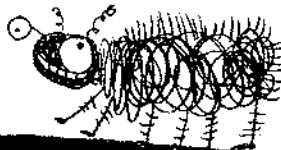
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از
سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف
بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



کتاب من



پای
↑
پشمالو





سرشناسه: پیشون، لیز
Pichon, Liz

عنوان و نام پدیدآور: خانواده، دوستان و موجودات پشمالو/ نویسنده و تصویرگر لیز پیشون؛ مترجم بهرنگ رجیبی؛ ویراستار نسرين نوش امینی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ص: مصور.

فروست: نام گیتس؛ ۱۲.

شابک: دوره: ۳-۹-۹۵۷۶۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۵۱-۱؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۵۱-۱-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۵۱-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Family, friends and furry creatures, 2017.

یادداشت: بالای عنوان: کار کلاسی ام.

عنوان دیگر: کار کلاسی ام.

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۱م.
Children's stories, English -- 21st century

شناسه افزوده: رجیبی، بهرنگ، ۱۳۶۰ -- مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ خ ۸۸۳ پ Z۷۱

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۱۵۶۸۸

تام گیتس ۱۲

کارِ کلاسی ام؛ خانواده، دوستان و موجودات پشمالو

نویسنده و تصویرگر: لیز پیشون

مترجم: بهرنگ رجیبی

ویراستار: نسرين نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: بهار یزدان‌سپاس

تایپوگرافی: فاطمه محمدعلیپور، ساتیا باجلان

ناظر چاپ: سینا برازوان

لینتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراز: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۳-۹-۹۵۷۶۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۵۱-۱

شابک: ۱-۵۱-۸۸۶۹-۵۱-۱-۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۵۱-۱

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir



این کتاب تقدیم می‌شود به:

خانواده‌ام:



مارک

زک

ایلا

لیلی

دوستانم:



کلادیا

بن

و موجوداتی پشمالو:



سید

ترجمه‌ای برای آقای

سورنا گلکار

متناً وقتی خانه‌ی **مارک** این‌ها بودم، یکی از گربه‌هایش روی سوئیشرتَم خوابیده، چون انگاری یک عالمه **موی** گربه چسبیده به لباس من!



قضیه‌های این جورِ معمولاً من را ناراحت نمی‌کند،

ولی اندازه‌ی **بشمالو بودنم** ...اِه!



این دفعه **خیالی** زیاد است.

می‌دانم اگر مامان و بابا لباسم را ببینند، شروع می‌کنند گفتن چیزهایی مثل:

«می‌دونی دلیا **کسایت** داره به **پشم** حیوان دیگه، نه؟»



«چرا گذاشتی گربه‌ی دوستت پره روت؟»



«نمی‌تونی جلوی چشم دلیا نباشی؟»



(این کار که نشدنی است.)



فردوم هم ترجیح می‌دادم جلوی چشم دلیا نباشم، چون گربه‌ی مارک خیلی موجود **آمال تری** است برای معاشرت کردن.

سعی می‌کنم مقداری از **موها** را با



تکان دادن بتکانم.



ولی بعد یکی از طرفندهای مامان یادم می‌آید:

چند تکه نوارچسب **می‌پیچد دور دستش و پشم‌ها را می‌کند.**

این است که مقداری نوارچسب



برمی‌دارم و شروع می‌کنم کشیدن نوارچسب روی سوئیشرت، از بالا تا پایین. انگار سوئیشرتَم

یک گربه‌ی خوب باشد. نصف یک حلقه

نوارچسب را تمام می‌کنم و سعی‌ام این است

که به نتیجه‌ای که می‌خواهم برسیم، ولی بیشتر



موهای گربه‌ی مارک هنوز روی سوئیشرت است.

این است که بی‌خیال می‌شوم. **آه!**

حالا همه جا پُر تکه نوارچسب‌های موچسبیده است. می‌خواهم از

شرشان خلاص شوم که **فکر دیگری** به سرم **آورد**.



تَشْبِیْه اینکه عوضِ دورانداختن، به کمکشان این نقاشی‌ها را می‌کشیم.

موجوداتِ بشمالوی

نودِ نودم

(من توی کارِ بازیافتِ نابغه‌ام.)

این یک مسابقه است.

این یک موجودِ **بشمالو** است...

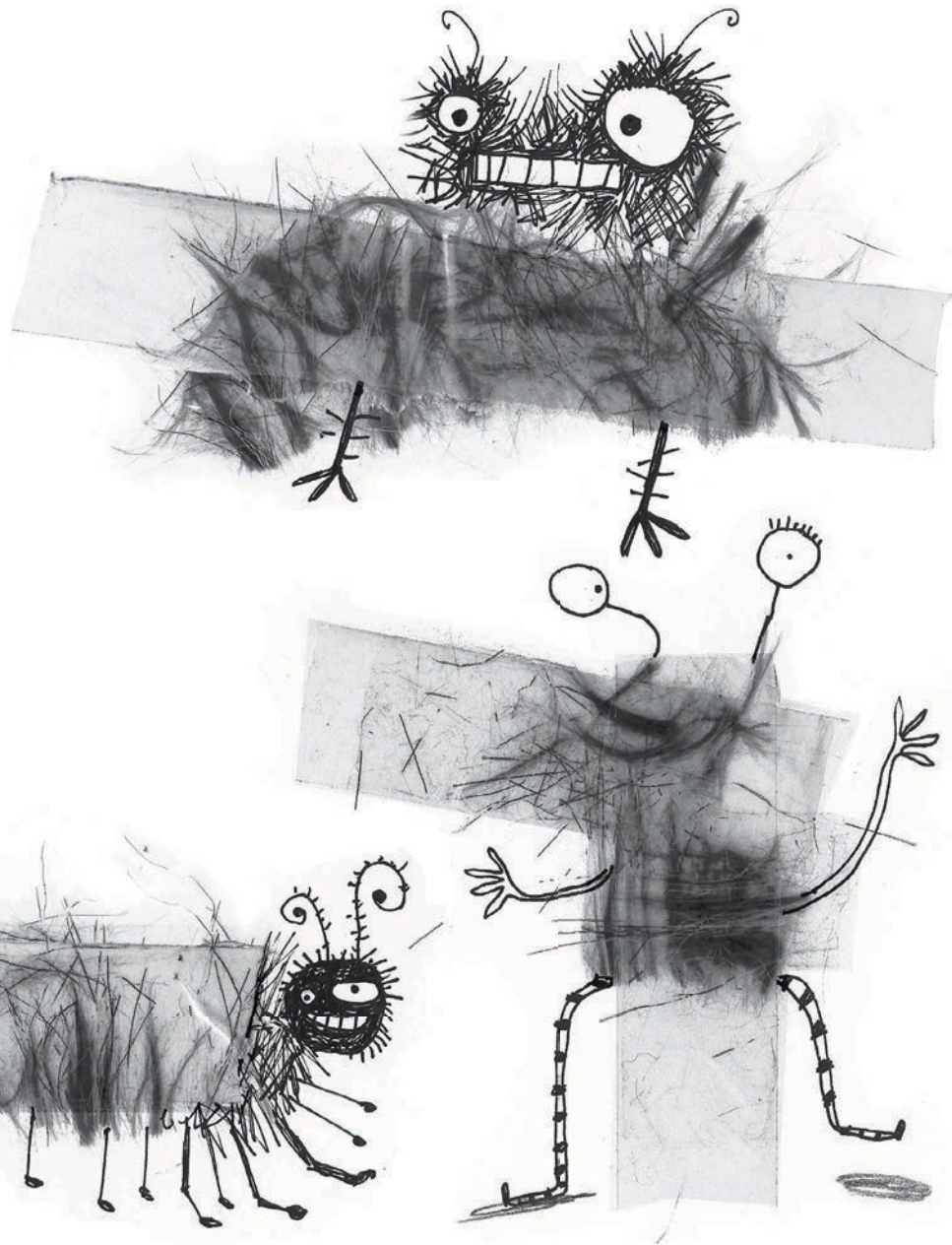


پیزِ بشمالو؟

جوایتان را انتخاب کنید.

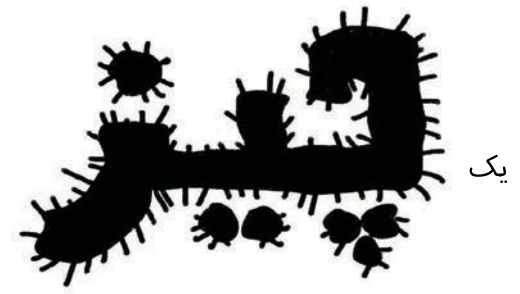
(یواشکی نگاه نکنیدها!)

جواب توی صفحه‌ی بعدی...)

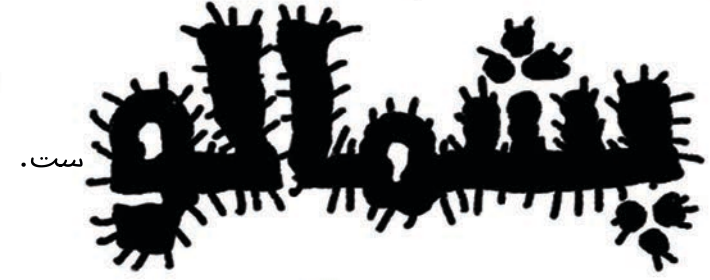




موهام رو
نوشگل کرده‌م.



یک



ست.

ها! ها!

کله‌ی تازگی **مودار و پشمالو** شده‌ی

آقای فولرمن است.



... **مامان** از این کارم خیلی راضی و خوش حال نیست.

به نظرم می‌آید وقت خوبی است برای کاری که خودش هم همین قدر مهم است.

حکایتی فکرش را می‌کرد تکه‌های نوارچسب و **گو** بتوانند
این **قور** به درد خور باشند؟

(من که فکرش را می‌کردم.)



حتی چند تایی نوارچسب هم جاهای مختلف خانه
چسباندم و اوضاع خیلی **بامزه** شده...



کارهایی که دلم
نمی‌خواهد بکنم

۱. پوشیدن این کفش‌ها برای رفتن به مدرسه، چون دیگر

کم‌کم وقتی پایم‌اند و راه می‌روم، صداها‌ی عجیب و غریب می‌کنند.

۲. دیر رسیدن به کلاس. (نگاه کنید به شماره‌ی ۳ برای فهمیدن دلیلش.)

۳. از دست‌دارن جدیدترین بازیچه‌ای که آقای فولرمن

می‌خواهد به برنده‌های جدول تازه‌اش بدهد:

گروه ۱	گروه ۲	گروه ۳	گروه ۴



جدول تازه = بازیچه تازه

آقای فولرمن بهمان گفت:

«جدول کار خوبی نیست دیر برسی»

فیلن موفق بود، اینه که می‌خوام به جایزه‌ی

دیگه بدم به برنده‌های این جدول. ولی این آخرین

مسابقه‌ی جایزه‌داری‌ست که برگزار می‌کنیم‌ها.»

واقعاً دلم می‌خواهد این دفعه کارت‌های خرید کتاب و

شکلات مغزدار را بخرم.

(شرط می‌بندم اگر به ذهن آقای فولرمن جمله‌های خوب دیگری هم

برسد که تویشان «زود» و «دیر» باشد، باز جدولی تازه طراحی می‌کند.)

این فهرست کارهایی است ←

که دلم نمی‌خواهد بکنم:

(ترتیب خاصی هم ندارد.)



(ادامه‌ی فهرستم):



هر جایی **نزدیک** امیرتولی جونز "بودن که سرمایه‌ی ناجوری خورده و هی عطسه می‌کند.

حال آدم، **چرا** می‌شود.

۵. **فایموش** کردن اینکه برای کار تازه‌ی کلاسی مان عکس

بچگی‌هایم را بیاورم مدرسه.



واقعاً دلم نمی‌خواهد هیچ‌کدام عکس‌های بچگی‌ام را ببرم

مدرسه. **سوپر ویدیو وقت**



ولی **آقای فولرمن** گفت اگر یادمان برود، ایمیل یادآوری برای

والدینمان می‌فرستد و این قضیه را خیلی خیلی وخیم‌تر می‌کند، چون

مامان خیلی زیاد به ایمیلش سر می‌زند و درجا می‌رود معذب‌کننده‌ترین

عکس‌هایی را که از بچگی‌ام هست، پیدا می‌کند.



مامان: «**پسین** چقدر **قشنگ** روی

کاسه‌ی توالت نشستی تام.»



من: «**این** یکی رو **نفرست!**»

مامان: «**فیله** **دیر** گفتی.»



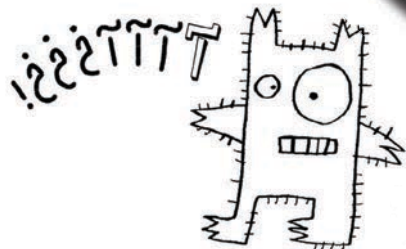
(از همین الان می‌توانم ماجرا را تصور کنم.)

نوشتن فهرست، قسمت **سادگی** ماجراست.

معلوم می‌شود تلاش برای اجرا کردن موارد توی

فهرست سخت‌تر از آن است که

انتظار داشتیم.



پنه مامان می گویم دیگر نمی توانم کفش هایم را بپوشم، چون

می دهند که ناراحت می کنند.



وشتتانی

«فر» به قدمی که برمی دارم، به صدای



از کفشم درمی آد!



مامان می گوید: «واقعاً؟»

«آره! اولش فکر می کردم پلانمگه، ولی دیگه



این جور فکر نمی کنم.»




مامان می پرسد: «مگه چی کار می کردی باهاشون؟»

«فقط راه می رفتم. نگاه کن، الان نشونت می دم.»

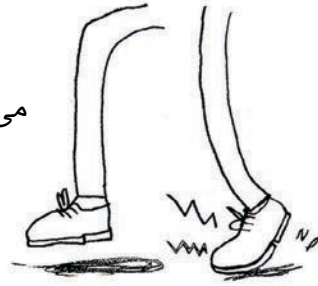


کفش هایم را می پوشم و پاکوبان آشپزخانه را می روم و می آیم تا نشان

بدهم واقعاً  صدای بدی می دهند.

می خواهم مامان کامل صدای

تیرتیر



کفش هایم را موقع آمدن به خانه بشنود و بفهمد چه

خفتی کشیده ام.

بهبش هشدار می دهم که: «بیرتن...»

مامان صبر می کند.



مامان جوری می گوید «من هیچی نمی شنوم تام!» که انگار من دارم

الحی شلوغش می کنم.

«راست می گم، فیلی سروصدا می کردن!» ولی

تنها صدایی که جفتمان می توانیم بشنویم، صدای محکم

قدم زدن من توی آشپزخانه و آه کشیدن هایم است. اگر

یک جفت دمپایی پشمی هم پایم بود، احتمالاً نتیجه

همین می شد.



بیربیر کردن هم خیلی کمکی نمی کند.

کتابی از اتاقکِ عکاسی خوشش نمی‌آید؟

من لیز بیشونم.

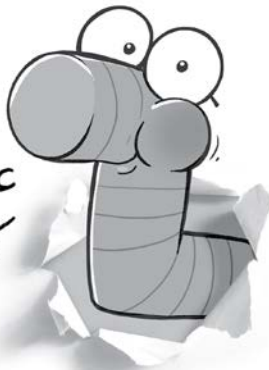


همه‌ی کتاب‌های تام گیتس را خوانده‌اید؟
(من خوانده‌ام دیگر. طبیعتاً!)



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتابهای خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر